



فصل 1

یعنی چی میشه کلی استرس داشتم زندگی با مردی که جز غرور چیزی نداره سخته زندگی با تک فرزند خالم، زندگی با کسی که واقعا عاشقش بودم شاید منم عاشق این یخ بودنش شدم عاشق بی محلیاش با شنیدن اسمم از طرف مادرم چایی هارو برداشتم و به بیرون رفتم یه نفس عمیق کشیدم چایی رو به همه تعارف کردم رسیدم روبه رو امیر علی اخماش تو هم بود

باز کن اخماتو پسر خاله

یه نگاه بهم کرد یه نیشخند زد گفت: چیه خوشحالی ک اخرش یکی اومد خواستگاریت؟

خیلی بهم برخورد ناخواسته سینی برگشت چای ریخت رو شلوار امیر علی صدا خنده همه بلند شد اما من از ترس میلرزیدم میدونستم تلافی میکنه انقدر هول شده بودم که پارچ اب از سر میز بلند کردم ریختم رو شلوارش با این کارم داد امیر علی در اومد صدا خنده همه بازم بلند شد

ب ببخشید

هوس یک شب

بعد سریع اونجارو ترک کردم اه چقد خنگ شده بودم من
اعصابم از دست خودم خورد بود داشتم با خودم کلنجا
میرفتم ک در با صدای بدی باز شد سریع بلند شدم
امیر علی بود اومد داخل درو بست

امیر علی: سریع یه شلوار بهم بده زود باش
قیافش خیلی ترسناک شده بود این همینجوریشم ترسناک بود
دیگه چ برسه وقتی عصبانی بشه
_ آخه شلوار ای من اندازت نیستن ک

امیر علی: این مسخره بازی رو تمومش کن
_ اصلا به من چ برو خونتون شلوار تو عوض کن
امیر علی: برو از شلوارا بابات یکی واسم بیار
سریع رفتم یه شلوار از بابام واسش اوردم دادم بش داشتم
نگاش میکردم

امیر علی: به چی نگاه میکنی روتو کن اون طرف میخوام
شلوار عوض کنم

سریع برگشتم چند ثانیه بعد گفت رومو برگردوندم تو اون
شلوار واقعا مسخره شده بود شلوار واسش تا بالای مچ پاش
بود بلند زدم زیرخنده دوید اومد جلو دهنمو گرفت

هوس یک شب

امیر علی: چته دختر ابرومو بردی حالا میگن چکار کرد این
دختر و

بعد دستشو برداشت

_ خیلی باحال شدی

امیر علی: من وقت ندارم منو فرستادن اینجا ک حرفامونو
بز نیم الان تو میری پایین میگی که راضی به ازدواج با من
نیستی

حالا باورم شد که امیر علی واقعا منو دوست نداره
ولی به من میگن سارا هر جوری شده امیر علی رو عاشق
خودم میکنم

_ باشه بریم منم علاقه ای ندارم با یه کوه یخ زندگی کنم

باهم دیگه به پایین رفتیم

خاله: خب عزیزم چی شد؟

تا امیر خواست حرف بزنه من پریدم وسط حرفش

_ ما به تفاهم رسیدیم

صدا کل کشیدن مامان و خاله و تبریکای عمو و بابام به
گوش میرسید یه نگاه به امیر علی کردم دیدم بیخیاله یه نگاه

هوس یک شب

بهم کرد از اون نگاه ها که می‌گه بعدا واست دارم یه لبخند
خیلی شیک زدم از دستش فرار کردم.....

فصل دوم

روزها همین‌جور گذشتن همه خریدا بدون حضور امیر علی
انجام دادیم فردا روز عروسیمه قرار شد عقد عروسی رو
باهم بگیریم تو این مدت صیغه حریمیت بین ماخونده شد که
مثلا راحت باشیم که ما یه بارم همدیگه رو ندیدیم آقای
خودخواه اینجور خواستن امشب باید

زود میخوابیدم تو خانواده ما رسم بود یه شب مونده به
عروسی داماد خونه مادر زن باشه الان که دیگه امیر علی
بیاد اه من خوابم میاد این کجاست بلندشه بیاد اخه بلند شدم
رفتم تو اتاق خوابیدم به من چ بیاد اگه واسش مهم بودم تو این
یک ماه میومد یا یه زنگ میزد یعنی زنشم هه چشمم داشت
گرم میشد که در اتاق باز شد سرمو بلند کردم دیدم مامانه
داره با اخم نگام میکنه

چی شده؟

هوس یک شب

مامان: بلند شو امیر علی او مده پایینه

_ مامان جان خستم

مامان: بلندشو زشته خاتم هست

_ باشه شما برو بیرون من لباس عوض کنم میام

مامان رفت بیرون یه تاپ یه شلوارک پوشیدم موهامم همه
رو بالا تو هم چیوندم یه رژلب و یه ریمل زدم رفتم پایین
خاله داشت میوه میخورد عمو داشت با بابا حرف میزد پس
امیر کوش؟

ادامه فصل دوم

_ سلام

همه جواب سلاممو دادن

_ مامان پس امیر علی کو؟

مامان: رفته تو حیاط برو صداش کن

میخواستم اعتراض کنم مامانم همچین چشم غره رفت
مجبوری رفتم تو حیاط هرچی گشتم نبودش رفتم پشت
ساختمان دراز کشیده بود رو چمن رفتم کنارش یه نگاه بهم
کرد باز به روبه روش نگاه کرد

هوس یک شب

_سلام

امیر:سلام

_مامان میگه پاشو بریم داخل

امیر علی:تو برو منم الان میام

_نوچ اگه بدون تو برم باور نمیکنه او مدم دنبالت بزور

فرستادم

برگشت سمتم

امیر علی:چرا بزور

_نمیخواستم پیام خوابم میومد

امیر علی:الانم خسته ای؟

_او هوم

یکی از دستاشو از زیر سرش بیرون آورد

امیر علی:بیا اینجا دراز بکش

_اینجا؟؟؟؟

امیر علی:آره مگه چشمه بیا نیم ساعت استراحت کن

از خدا خواسته رفتم دراز کشیدم رو بازوش

امیر علی:یه سوال

هوس یک شب

_بپرس

امیر علی: چرا به من جواب مثبت دادی؟

_چرا ندم؟

امیر علی: سوال منو با سوال جواب نده

_چون خاله خیلی اسرار کرد مامانم خیلی دلش میخواست تو

دامادش بشی

امیر علی: فقط همین؟

_آره

امیر علی: باشه

_تو چرا راضی شدی بیای خواستگاری من؟

امیر علی: مامان اجبارم کرد

_صیغمون تا فرداس؟

امیر علی: نه تا یه ماه دیگه فردا باید بریم فسخش کنیم

_باشه

هرکاری کردم خوابم نبرد هی وول میخوردم

امیر علی: چقد وول میخوری تو

_خوابم نمیبره

هوس یک شب

امیر علی: لابد خوابت نمیاد

_ چرا خیلی خستم

کم کم خوابم برد با خوردن نور به چشمم از خواب بیدار
شدم نه دستم تکون میخورد به پاهام یا خدا بختک افتاد روم
انگار، با صدا خنده یه نفر پریدم اا این که خالس من ک
هنوز رو چمنام و اا نگاه کردم دیدم امیر علی هم رو چمنام
خوابه

_ وایی خاله ترسوندیم

خاله: بلندشید بریم داخل کارتون داریم

خاله رفت و ا امیر چه خوابش سنگین شده تا اونجایی ک من
خبر داشتم خیلی سبک بود

_ امیر پاشو

با کمال تعجب بلند شد کتافط بیدار بود

_ پاشو بریم ببینم چکارمون دارن

باهم رفتیم داخل دیدم مامان ساک به

دسته آماده شدن همه

_ کجا بسلامتی

هوس یک شب

مامان: الان خالت زنگ زد گفت مادر بزرگت تو ای سی یو
باید هرچی سریع تر بریم شمال

__ یعنی چی فردا عروسی منه ها

مامان: سپردم به همه زنگ بزنن کنسلش کنن

__ به همین آسونی بابا تو یه چیزی بگو من ابرو دارم

بابا: ما باید بریم دخترم

__ امیر

امیر علی: بعد راجبش حرف میزنیم

__ دلتون خوشه ها اه

رفتم بالا درم قفل کردم

فصل سوم

دو روزی بود که مامان اینا رفته بودن به امیر سپرده بودن
منو تنها نذاره هه اقا کی خونه بود صدا باز و بسته شدن در
اومد

__ سلام

امیر علی: سلام

__ خبری نشد؟

هوس یک شب

امیر علی: مامان گفت تا یه ماه دیگه میان

_ ی ماااه

امیر علی: ااره حالش خوب نیست

_ باشه

رفتم حموم یکم واسه خودم آهنگ خوندم رقصیدم مسخره
بازی در آوردم اومدم بیرون درو که باز کردم صدا اخ یکی
بلند شد

_ چی شدی تو؟

امیر علی: این چ طرز در باز کردنه

_ روتم ک زیاده پشت در حموم چی میخواستی تو؟

امیر علی: نمیزاری که بخوابم هی واسه خودت آهنگ میخونی
اخییی راست میگفت مامانم همیشه میگفت تو حموم ک آهنگ
میخونم صداتش میپیچه

_ خب حالا برو بیرون لباس عوض کنم

امیر علی: خب عوض کن چ اشکالی داره؟

چپ چپ نگاهش کردم ک دیدم پروتر از این حرفاس

رفتم سمتش هرچی کشیدمش تکون نخورد با یه دست حولمو
گرفتم با یه دست بلوز امیر رو ولی مگه تکون میخورد یه

هوس یک شب

لحظه حواسم پرت شد دستم ک به حوله بود و ول کردم امیر
گرفتم بکشم امیر که شکه شده بود افتاد رو من بدبخت تو
همین حال حوله دور منم باز شد وای مردم از خجالت آگه
امیر از روم بلند میشد منو لخت میدید ابروم میرفت حوله
دورم بود هنوز فقط از جلو باز شده بود حالا چکار کنم تو
همین فکر بودم که گرمی نفسی رو روی گردنم احساس
کردم با کمال تعجب امیر بود

امیر علی: گردنت چ بوی خوبی میده سارا

_میدونم

یه گاز از گردنم گرفتم کتافط منم تلافیشو در اوردم و موهاشو
کشیدم سرشو آورد بالا تو چشمم نگاه کرد: میدونی چرا او مدم
خواستگاریت؟؟؟

_آره چون مامانت مجبورت کرد

امیر علی: نه چون تنها دختری بودی که از تو کسایی ک
مامانم واسم در نظر گرفته بود پاک بودی با همه ی این
شیطنتا و زبون درازیات فقط تو بینشون خوب بودی
میتونستی با من کنار بیای مگه نه؟

_نه

امیر علی: هی دختره ی لجاز

هوس یک شب

_ امیر نمیخواهی بلندشی؟

امیر علی: آگه بلند شم که ابرو خودت میره

_ خب چشماتو ببند بعد پاشو

امیر علی: همیشه که، شرط داره

_ چ شرطی؟

امیر علی: موهاتو من خشک کنم

و اا این دیوونه شده بود من ک از خدومه خودم هیچوقت
حوصله نداشتم

_ باشه قبول

از روم بلند شد چشماشو بست سریع حوله رو ب دور خودم
پیچیدم اوففف

امیر علی: تموم شد؟

_ آره

چشماشو باز کرد منو نشوند رو صندلی سشوار روشن کرد
شروع کرد به خشک کردن کم کم داشت خوابم میبرد سشوار
خاموش کرد و موهامو شونه زد دیگه نفهمیدم چی شد

فصل 4

هوس یک شب

بلند که شدم دیدم امیر جفتم خوابه اه مگه تخت یه نفر جا
دونفر میگیره

_امیر پاشو

امیر علی:جون من بیخیال بزار بخوابم

بیخیالش شدم صب کن ببینم من ک لباس تنم نبود

با جیغ صداش کردم

امیر علی:چی شد؟

_کی لباس تن من کرد؟

امیر علی:خب من

_خیلی بیشعوری

امیر علی:بار اخرت باشه اینجوری با من رفتار میکنی دلم

خواست مشکلیه؟

_آره مشکلیه تو هیچکس من نیستی فهمیدی؟این حق...

هنوز حرفم تموم نشده بود که پرت شدم رو تخت

_چکار میکنی

امیر علی:میفهمی عزیزم

هوس یک شب

یهو لبام داغ شد انگار بهم شک وارد کردن بعد چند ثانیه تازه متوجه شدم داره چیکار میکنم هر کاری کردم ازم جدا نشد بعد چن دقه ولم کرد یه نیشخند زد از روم بلند شد امیر علی: اینکارو کردم که بفهمی من شوهرتم هوایی نشی این اولی و اخرین بار بود بت دست میزنم خانومی

یه چشمک زد رفت بیرون کثافت بیشعورر رفتم درو قفل کردم نشستم و شروع کردم به گریه کردن بعد نیم ساعت بلند شدم ک آماده بشم برم دانشگاه یه مانتو مشکی کوتاه پوشیدم به یه شلوار سفید دمپا مقنعه هم سرم کردم یه رژلب قرمز به لبهای قلوه ایم زدم یه رژگونه کم رنگ یه ریمل کیف و گوشیمو برداشتم زنگ زدم تاکسی

رفتم پایین دیدم نشسته رو مبل

امیر علی: کجا بسلامتی؟

__ به تو هیچ ربطی نداره

ادامه فصل 4

اینو گفتم از خونه زدم بیرون اه چند روز دیگه این صیغه تموم میشه من راحت میشم از دست این بیشعور با اینکاراش

هوس یک شب

هنوزم دوستش دارم با صدای راننده تاکسی به خودم اوادم
:رسیدیم خانوم

کرایه رو حساب کردم رفتم نشستم سر جای همیشگیم صدف
هنوز نیومده بود صدف بهترین دوستم بود از بچگی باهم
بودیم کلی هم دعوا و قهر داشتیم صدف و دیدم ک اوامد
سستم.جان چه خوشگل شده بود

_اولالا چه خبره؟

صدف:قرار امشب خواستگار بیاد واسم

_ای جونم کی هست حالا؟

صدف:شایان

نههههه این شایان بی بخار؟؟؟

_چه عجب دهنشو باز کرد

صدف:مگه تو میدونستی؟

_آره مگه میشه ندونم ما از بچگی باهم بودیم

صدف:اما محمد قول داده بیاد خواستگاریم من بهش قول دادم

_تو خیلی خنگی دختر حالا که اینجوری شد بعد کلاس یه

چیزی نشونت میدم ک دیگه فکر این محمد از ذهنت بیرون

بکنی با اوامدن استاد دیگه هیچ حرفی نزدیم نیم ساعت از

هوس یک شب

کلاس گذشت احساس کردم گوشیم داره میلرزه یه نگاه به صفحه گوشیم کردم امیر علی بود پووووف اصلا حوصلشو ندارم لابد باز میخواد بدونه من کجام هیییی اقا علی اگه من سارام تورو به زانو در میارم ولی اینکارو باید قبل اینکه مامان اینا بیان انجام بدم

کلاس بعدی رو پیچوندم فیلم محمد و دوست دختراشو به صدف نشون دادم خداروشکر علاقه ای به محمد نداشت وگرنه داغون میشد میخواستم ماشین بگیرم که ماشین شایانو دیدم از داخل ماشین واسم دست تکون داد منم به تقلید از اون واسش دست تکون دادم از همونجا داد زد برم سوار شم دیوونه ابرومو برد رفتم سوار شدم با خوشحالی شروع کرد به تعریف کردن

فصل 5

شایان: باید بودی میدیدی اجبی یه خواستگاری کردم ازش دهنش باز موند کل رستورانو گفتم خالی کنن فرش قرمزو پراز گلبرگ های رز قرمز کردم وایییی کف کرد
_ این چه طرز حرف زدنه؟؟ درست صحبت کن کف کرد، دهنش باز موند چیه پ؟؟

شایان: اجی بیخیال بیا بریم گل سفارش بدم واسه امشب

هوس یک شب

باهم دیگه به گل فروشی رفتیم دسته گل با 150 شاخه گل رز
قرمز و سفید سفارش داد خوش به حالش بعد منو رسوند
خونه خودش رفت خیلی خسته بودم سریع در اتاق باز کردم
لباسامو در اوردم پریدم حموم ده دقیقه بعد اومدم بیروم سریع
یه تاپ یه شلوارک پوشیدم پریدم زیر پتو با صدای زنگ
گوشیم از خواب بیدار شدم مامان بود

_سلام مامان جان

مامان: سلام دخترم خوبی مامان؟

_چه عجب یادت افتاد دختری داری رفتی حاجی حاجی مکه
آره؟؟؟

مامان:نگو اینجوری دختر

_بابا کجاس؟ کی میاید پ؟

مامان:باباتم اینجاس صبر کن گوشی بدم بهش

_سلام بابایی

بابا:سلام خوشگلم

_خوبی بابا؟

بابا: به خوبیت همه چی خوبه به چیزی احتیاج نداری؟

هوس یک شب

صدا خاله میومد که گفت: دستت درد نکنه حاجی یعنی پسر
من کم میزاره و اسش

بابا با خنده گفت: شاید از کجا معلوم

خاله: سلام عروس گلم خوبی

_ سلام خاله مرسی خوبین شما؟ شوهر خاله خوبه؟

خاله: شکر فقط دعا کن زودتر حال مامان خوب شه بتونیم
عروسی شمارو بگیریم

_ ایشالله خاله

خاله: چه ذوقیم کرد تا اسم عروسی اومد

_ || خاله منظور من حال مامان بزرگ بود

خاله: برو دختر من تورو میشناسم

با صدا بلند خندیدم یکم دیگه با خاله حرف زدم بلند شدم دست
و صورتمو شستم رفتم بیرون امیر رو صندلی نشسته بود

_ صبح بخیرر آقای

خیلی جدی یه صبح بخیر گفت با تمام پرویم رفتم رو پاش
نشستم

_ بداخلاقی از اول صبح؟

هوس یک شب

امیر: سارا پاشو پام درد گرفت

_ یعنی چاق شدم؟؟؟

امیر با تمام بدجنسی ابروهاشو بالا انداخت: آره مخصوصا
پهلوهات

فهمیدم داره اذیت میکنه از رو پاش بلند شدم رفتم رو صندلی
نشستم

امیر: حالا چرا پاشدی؟

_ چون چاقم

امیر: بیا اینجا ببینم

_ نوچ

امیر: بیا اینجا جوجه

با اخم و داد گفتم: جوجه ام خودتی

امیر: باشه منم، حالا پاشو بیا اینجا ببینم

بلند شدم و ایسادم جفتش دستمو کشید نشوندم رو پاش. امیر و
اینکارا؟؟؟ لا بد کارش لنگ منه

_ چی میخوای

لپمو بوسید گفت: هیچی خانومی

دیگه بیشتر از این نمیشد مهربون باشه

هوس یک شب

_ بگو حوصله ندارم

امیر: امروز مهمونی دعوتیم تو هم باید بیای

از روپاش بلندشدم

_ خخخ پس بگو چرا مهربون شدی ولی چ کنم دیگه دلم

واست میسوزه میام

فصل شیش

امیر با هزار زور راضی کردم ببرم خرید اخه واسه امشب

لباس نداشتم البته اینا همه بهونه بود دوست داشتم با سلیقه

امیر علی لباس بپوشم... باهم رفتیم مغازه یکی از دوستای امیر

تا وقتی که پا تو مغازه نداشته بودم فکر میکردم دوستش

پسره اما همین که یه دختره چشم مو مشکی دیدم تمام تصورم

بهم خورد دختره خیلی صمیمی با امیر سلام کرد امیر

برگشت سمت من و نمودونم تو صورتم چی دید که اومد دست

انداخت دور کمرم روبه دختره گفت: اینم خوشگل من سارا

خانوم

دختره خیلی بد نگام کرد بزور یه چیزی مثل سلام از زیر

زبونش در اومد

امیر: یه لباس شب شیک واسه خانومم میخوام نسرین جان

هوس یک شب

ای نسرین جانو کوفت

فک کنم یکم بلندگفتم چون امیر با دستش پهلو مو فشار داد

نسرین: امیر جان خودت چیزی مد نظرت نیست؟

دیگه واقعا اعصابم خورد شد رو کردم سمت دختره: خانوم

محترم من او مدم لباس بگیرم نه امیر جانتون

بعد دست امیر گرفتم بردمش بیرون تا خود پارکینگ پاساژ

کشوندمش

برگشتم سمتش انگشتمو به عنوان تهدید بالا اوردم: ببین

امیر علی بار آخرت باشه ببینم یکی امیر جان صدات میکنه

اگه یه بار دیگه فقط یه بار دیگه...

خودم کم اوردم به صورت مشتاق امیر نگاه کردم

انگشتمو گرفت تو دستش

امیر: خب بقیش؟!!

اها یادم او مد دستمو از دستش کشیدم بیرون: یه بار دیگه ببینم

یکی بهت گفت امیر جان زبون دوتاتونو از حلقتون میکشم

بیرون

امیر با صدای بلند خندید و گفت: بیا بریم برات لباس بگیریم

دیر میشه

_ نمیخوام لباس دارم

هوس یک شب

امیر: لباسا تو بدرد نمیخورن همه بازن

با تعجب نگاهش کردم: تو الان واسه من غیرتی شدی

امیر یه پوزخند زد و گفت: نمیخوام پیش دوستام با لباس باز
بری روت غیرتی نشدم نمیخوام دوستام به چشم بی غیرت
نگام کنن

با حرص نگاهش کردم و گفتم: نمیام من لباس دارم

امیر: باشه ولی وای به حالت اگه باز باشه

تا خونه دیگه نه من حرف زدم نه امیر

تا رسیدیم سریع یه دوش گرفتم و یه لباسی انتخاب کردم که
جلوش کاملا بسته بود اما پشتش یه بیضی بزرگ

خالی داشت که قوس کمر مو کامل نشون میداد بلندیش تا
روی رونام بود یه استینشم حریر بود رنگ لباسم مشکی بود
یه جواب شلواریم پوشیدم زیرش... حالا نوبت موهای مشکی
بود همه رو صاف کردم هرچند خودشون صاف بودن اما
الان شلاقی شده بودن فرق وسط زدم دو سمتشو فر کردم با
گیره به پشت گوشم فرستادم یه نگاه به خودم کردم مدل موهام
به لباسم خیلی میومد حالا نوبت ارایش بود یه پنک

Firoozeh.safaei

هوس یک شب

برنز به صورت تو گردنم زدم یه رژگونه طلایی یه رژلب
صورتی شب رنگ زدم یه خط چشمو ریمل همین قدر کافی
بود که به چشم پیام

همین که پامو از در اتاق گذاشتم بیرون امیر هم از اتاق اومد
بیرون عجب تیکه ای شده بود با اون کت و شلوار صورمه
ای رفتم نزدیک تر و کراواتش تو دستش بود و ازش گرفتم
که واسش ببندمش اصلا انگار تو این حالو هوا نبود واسش
بستمش خواستم برم کنار که دستشو انداخت دور کمرم
امیر: خیلی خوشگل شدی

بعد یهو اخم کرد: نبینم از کنارم جم بخری سارا
دستشو از دور کمرم باز کردم بدون توجه بهش رفتم که سوار
ماشین بشم.....

فصل 7

صدای موزیک تا بیرون خونه هم میومد یه جورایی ترسناک
بود و همین باعث شد بچسبم به امیر چقدر این نزدیکی رو
دوست داشتم باهم به داخل رفتیم امیر با چند نفر سلام کرد
منم معرفی کرد باهم رفتیم سمت یه مبل دونفره

هوس یک شب

اه کور شدم چرا انقدر تاریکه یکم چراغ بیشتر روشن کنن ک
نمیرن زدم به بازوی امیر

_امیر خفه شدم اینجا همه لامپا خاموشن...بو سیگار اذیتم
میکنه

امیر:خودمم نمیدونستم همچین مهمونی باشه قرار بود یه تولد
ساده باشه...یکم دیگه میریم
_باشه

امیر:پاشو برو لباساتو عوض کن
با ترس به این طرف اون طرفم نگاه کردم
_تنها برم؟

امیر که انگار تازه متوجه شد ک کجاییم بلند شد دستمو گرفت
باهم رفتیم تو یکی از اتاقا سریع مانتومو در اوردم شالمو از
رو سرم کندم رفتم رو به رو اینه موهامو مرتب کردم برگشتم
سمت امیر ک دیدم خشکش زده
_امیر خوبه؟

هیچ تکونی نخورد رفتم نزدیکتر
_امیر باتو امااااا

امیر:ها؟ بریم اگه آماده شدی

هوس یک شب

_کجایی سه ساعت دارم صدات میکنم

امیر: تو فکر بودم

_تو فکر کی؟

امیر لبخند زد: تو فکر یه خانوم خوشگل که منتظر منه

_و اون خانوم کیه؟؟!

حرفی نزد فقط نگام کرد بعد بلند زد زیر خنده فهمیدم داره

اذیتم میکنه با حالت قهر از اتاق زدم بیرون

امیر: بابا چته خب وایسا باهم بریم

بهش محل ندادم همینجور ک داشتم تند تند میرفتم خوردم ب

دیوار اخ اخ دماغم داغون شد این دیوار کی اینجا گذاشته

شد؟؟؟!

سرمون اوردم بالا دیدم یه پسر بوری داره نگام میکنی خخخ

یعنی این همونیه ک من با دیوار مقایسه کردم با کشیدن

دستم حواسم برگشت

امیر: حواست کجاس؟!

_تقصیر تو همش

امیر رو کرد سمت پسره: ببخشید ارتا

ارتا: خواهش میکنم

هوس یک شب

امیر: اینم خانوم من سارا جان

بعد رو کرد سمت من

امیر: اینم هم دانشگاهی سابقم ارتا

_خوش وقتم

ارتا دستشو آورد جلو منم از لج امیر بهش دست دادم

ارتا: خوش وقتم خانوم زیبا

اه اه حالم بهم خورد

امیر: خب ما دیگه بریم پیش بقیه

فصل 8

همین که منو از امیر دور کرد بازومو سفت گرفت تو دستش

کنار گوشم گفت: بریم خونه نشونت میده... این چ لباسی تو

پوشیدی؟؟

_چشه مگه؟؟

داشتیم میرفتیم سرجامون ک یه اهنگ ملایم گذاشته شد امیر

دستمو گرفت کشید وسط پیست رقص

امیر: منتظر جوابتم

هوس یک شب

_منم جواب دادم مگه چشمه از این پوشیده تر؟؟

امیر: پوشیده اره؟؟

بعد دستشو گذاشت پشت کمرم همونجا که لخت بود نمیدونم
چرا یهو پریدم

امیر: این پوشیدس؟؟ این ک پشت کمرت همش معلومه

با صدای که انگار از ته چاه در میومد گفتم: موهام روشه

امیر کنار گوشم اروم ولی عصبی گفت: اون عشوهات و
لبخندو دست دادنت ب ارتا دیگه چی بود؟

یه لبخنده به قول صدف پسر کش زدم :کدوم لبخندا عزیزممم

امیر: بسه فقط بزار یه دقیقه اروم باشم

یکم اروم شدم سرمو گذاشتم رو شونش خواستم یکم اذیتش
کنم

_علیییی

امیر: بله

_یه بوس بده

بعد از زدن این حرف خودم زدم زیر خنده یه دفعه خندم قطع
شد دستش ک پشت کمرم بود اذیتم میکرد بدجور بعد یکم ازم
جدا شد

هوس یک شب

امیر: بیا اینم بوس

_خیلی علی خیلی....

امیر: خیلی چی؟؟!

پامو کوبیدم رو زمین: رژمو پاک کردی

امیر: بهتر رو اعصابم بود خیلی تو چشم بود

_خیلی بدی

امیر: خودت گفتی بوس بده منم دادم

بعدم زد زیر خنده

_رو اب بخندی

یهو ساکت شد و فقط به چشمام نگاه میکرد بعد چند ثانیه

گفت: بریم خونه؟

_بریم

با دوستش خداحافظی کردیم

رفتیم خونه خواستم برم تو اتاق که امیر دستمو از پشت کشید

_چیه؟

امیر: چرا قبول کردی با من ازدواج کنی؟

_الان موقعه این حرفاس؟

هوس یک شب

بعد یه پوز خند زدم و گفتم: شاید بقول خودت خواستگار قحط بود

امیر: شوخی نکن جواب سوالمو بده

_ تو چرا راضی شدی بیای خواستگاریم؟؟

امیر: چون دوستت داشتم

از حرفش دهنم باز موند امکان نداشت خودش گفت با زور اومده!!

_ اما....

دستشو گذاشت رو لبام و وادار ب سکوتم کرد بردم رو مبل
امیر: میخوام از اول بهت بگم وسط حرفم نپر باشه؟
سرمو تکون دادم

امیر: همش 19 سالم بود که با دیدن چشمای دختری دلم لرزید
اما غرورم اجازه صحبت با دختره رو نمیداد هفته ای دو بار
میدیدمش این دختر بدون اینکه بفهمه منو هی عاشق و
عاشقتر میکرد از اینکه عاشق همچین دختری شده بودم
افتخار میکردم دختری که با عشقش هزار برابر منو
مغرورتر کرد یه روز رفتم واسه مامانم کادو بخرم اونم
خودشو بزور جا کرد تو ماشین از خدام بود که باهام بیاد اما
غرورم اجازه نمیداد به همین راحتی اجازه بدم باهم بیاد

هوس یک شب

3 سال گذشت یه بار ک رفته بودیم شمال دیدم ساعت 2 شب از ویلا زد بیرون رفتم دنبالش دیدم نشست لب استخر لباساشو در آورد پرید تو اب سریع قایم شدم که منو نبینه تا وقتی که از اب نیومد بیرون از پشت درخت نگاهش میکردم همین که از اب اومد بیرون بیهوش شد سریع رفتم بلندش کردم به صورتش نگاه کردم این دختره 18 ساله عجیب بنظرم جذاب بود با اون لبهای قلوه ای ابروهای هشتی بردمش تو اتاقش مجبور شدم لباساشو عوض کنم داشتم عوض میکردم ک احساس کردم یه چیزی زمزمه میکنه گوشمو بردم سمت دهنش.....

فصل 9

اروم میگفت ترکم نمیکنی مگه نه؟ علی ولم نکن علی خیانت نکن ب دوست داشتتم همین جور اروم اروم صداش قطع شد باورم نمیشد که با من باشه شک کردم سریع لباس تنش کردم حوله پیچیدم دور موهایش گوشیشو با هزار زحمت پیدا کردم رمز داشت تاریخ تولدشو زدم نبود تاریخ تولد خودمو زدم نبود اسمشو زدم نبود همینجوری زدم گودزیلا دیدم باز شد امیدوار شدم که این علی که تو خواب داشت میگفت من باشم رفتم تو مخاطبینش

هوس یک شب

هیچ علی نبود منم گودزیلا سیو کرده بود دختره ی دیوونه یه سر به گالرش زدم کلی تعجب کردم همش عکسا من بود دیگه مطمئن شدم اونم منو دوست داره 4سال دیگه هم گذاشت مامان گفت باید ازدواج کنم چندتا دختر بهم معرفی کرد اسم دختره که اومد سریع انتخابش کردم مامان گفت میدونست که من عاشق شدم یه هفته گذشت رفتیم خواستگاری بهش گفتم بگه جوابش منفیه که ازش حرف بکشم در کمال تعجب گفت باشه انگاری یه پارچ اب سرد ریختن روم به اجبار باهش رفتم بیرون ولی همین که جواب مثبت به همه داد انگار دنیارو بهم دادن اما خودمو به بیخیالی زدم

دو طرف سرمو گفت تو دستش

امیر: بهم بگو که توهم منو دوست داری بگو که این 7سال

عشق من توهم توش شریکی

جوابی نداشتم که بدم خیلی هول شده بودم

امیر: د اخه قربونت بشم چرا گریه میکنی

من کی گریه کردم دست کشیدم رو صورتم دیدم خیس خیس

من کی گریه کردم؟؟

هوس یک شب

امیر: حرف بزن سارا توهم منو دوست داری؟ هنوزم دوستم داری؟ مطمئنم اون شب که از هوش رفتی اون خوابت با من بودی

اروم زیر لب بهش گفتم: همه دنیایم علی از 14 سالگی تا الان

امیر: بلند بگو خوشگلم بلند بگو

__ عاشقتم دیوونه

امیر بلندم کردم چرخوندم: دیوونتم دیوونتههه

اون شب بهترین شب زندگیم بود هوس یک شب همین امشب بود حس کردن امیر با تمام وجود زمزمه هاش تا صبح همش هوس یک شب بود اون شب معنی واقعی زندگی رو فهمیدم

صبح که بلند شدم امیر کنارم نبود خیلی ترسیدم سریع بلندشدم کمرم تیر کشید یه جیغ بلند کشیدم اما هیچکس نبود به دادم برسه داد میزدم امیر و صدا میکردم اما نبودش به گوشیش زنگ زدم خاموش بود گوشی رو پرت کردم سمت دیوار داد میزدم...

2 روز گذشت امیر پیداش نشد روز سوم بود که تلفن خونه

زنگ خورد

__ بله؟؟

یه زنی بود: خانوم مجد؟

هوس یک شب

_بله خودم هستم

زنه: شما با سمیه نجم و حامد مجد چه نسبتی دارید؟

_پدر مادرم هستن

زنه: سریع خودتونو به بیمارستان برسونید

_تورو خدا خانوم چی شده؟؟؟

زنه: خانوم سریع بیاید بیمارستان باید امضا کنید واسه عمل

سریع آماده شدم رفتم به بیمارستان

_خانوم به من زنگ زدین بیام پدر مادرمو آوردن اینجا

خانوم: اسم فامیل

_سمیه نجم حامد مجد

خانوم: دیر او مدید تسلیت میگم....

چشمام تار شد تو همون لحظه امیر علی رو دیدم جلوم

وایساده.....

.....

بعد از 3 روز دیدمش دلم واسش تنگ شده بود تو این سه روز دوست داشتم برم پیشش دوست داشتم ازش راجب اون پیام لعنتی بپرسم اون پیامی که بهترین شب زندگیمو نابود کرد نتونستم نگاهش کنم میترسیدم تسلیمش بشم سرمو برگردوندم رفتم بالا با اینکه حالم خراب بود 4 تا از بهترین کسای زندگیمو از دست دادم خیلی سخت بود مامان و بابام واسه ی عیادت رفتن ولی دیگه برنگشتن نتونستم گریه کنم نمی تونستم با صدای گریه سارا به خودم اومدم که چجور پدرشو صدا میکرد چشمامو بستم نبینم زندگیم چجوری داره گریه میکنه خیلی پستم که تو این روز بازم دارم به یه اشغال فکر میکنم به دختری که همه آرزو هامو نابود کرد هنوز اون پیام یادمه ساعت 4 صبح از حموم اومدم بیرون نور گوشی سارا بلند شد رمزش هنوز همون گودزیلا بود پیام اومده بود یه شخصی به اسم شایان نمیخواستم بازش کنم اما یه نیروی منو وادار به باز کردن پیام کرد همین که خوندمش دنیا رو سرم خراب شد: سلام عشقم ببخشید این ساعت پیام دادم مکانو آماده کردم کارتو تموم کردی میتونی راحت بیای خوب بخوابی عزیزم.

هوس یک شب

بعد خوندنش خواستم بیدارش کنم توضیح بده اما با لبخندی
که تو خواب زده بود دلم نیومد لباسامو پوشیدم بدون فکر از
خونه زدم بیرون یه راست تا شمال روندم تا صبح زجه زدم
تا صبح داد زدم کسی نبود به دادم برسه
.....سارا.....

چهلتم تموم شد قرار بود وصیت نامه رو باز کنن نمیدونم من
که تک فرزندم دیگه وصیت نامه چیه این وسط تو دفتر
حسینی وکیل خانوادگیمون نشستمتا بیاد یهو در باز شد بلند
شدم ولی جای حسینی امیرعلی اومد داخل رومو ازش گرفتم
برگشتم نشستمت سرجام بزور نفس کشیدم چقدر تو اون لباس
مشکی با ته ریش جذاب شده بود.....

اونم اومد رو به روم نشست اه جا قطع بود
گوشیم زنگ خورد شایان بود ناخوداگاه یه لبخند زدم

_جونم شایان

شایان:سلام اجی

_سلام عزیزم خوبی؟

شایان:به خوبیت کجایی؟

_دفتر وکیل

هوس یک شب

شایان: اجی پ چی شد جواب ندادی بهم اون سری که پیام
دادم بهت

_ کی پیام دادی که من ندیدم

شایان: پیام دادم بهت که مکان جور شد کارتو تموم کردی بیا

_ واقعا مکانو جور کردی؟

یه لحظه نگام افتاد به امیر که داشت با تعجب نگام میکرد

شایان: جون اجی جور شد تا یه هفته دیگه حل حله میتونی
بیای اونجا واسه تمرین و ضبط

_ وایی عاشقتم دمت گرم

یه دفعه دیدم امیر بلند شد روبه روم و ایساد

_ شایان یه لحظه گوشه

رو به امیر گفتم: فرمایش؟؟!

هی میخواست یه چی از دهنش در بیاد بگه نگفت آخر ول
کرد رفت بیرون

_ شایان داداش پس من شب میرم کارامو جمع میکنم

شایان: باشه پس فعلا

_ خدافظ

هوس یک شب

یکم گذشت وکیل و امیر باهم او مدن داخل ولی با خوندن
وصیت نامه دهندم و او موند اموال به شرطی به نام منو امیر
میشه که باهم زندگی کنیم گفته شده بود اگه قبل از مرگ
اونها باهم ازدواج کرده بودیم که بناممون میشن در غیر این
صورت امیر باید تو خونه مواظب من باشه تا وقتی یکی از
ما ازدواج کنه....

_ این مسخره بازی چیه اون خونه با تمام وسایل واسه اقا امیر
من نمیخوامش

امیر: میشه بدونم شما کجا میرید اونوقت

_ جا واسه من زیاد هست

امیر: هه اره پیش اقا شایان هست

_ درست صحبت کن پسر خاله

امیر: جمع کن بابا من ارثمو میخوام توهم باید به این وصیت
عمل کنی وگرنه ازت شکایت میکنم

_ هه لابد به دلیل نخواستن ارثیه؟ هههههه خیلی خنده داشت

امیر: نه به دلیل اینکه زنی اما تو خونه پیدات نمیشه

با داد گفتم: من زن تو نیستم اون صیغه تموم شد منم آزاد شدم

او مد جلو دستمو گرفت بزور بردم بیرون سوار ماشینم کرد با
سرعت رانندگی میکرد

هوس یک شب

_کجا میبری منو؟ وایسا میخوام پیاده شم

امیر: انقدر ول شدی که وایسادی جلو همه سر من داد
میزنی؟ نشونت میدم خوشگل خانوم

جلو در یه آپارتمانی وایساد منم پیاده کرد بزور بردم بالا

.....

فصل 11

_چی میخوای از جونم؟ ولم کن دیگه

امیر: هیچی فقط باید انقدر اینجا بمونی تا ارثیه رو بدن

_من اون ارثیه رو نمیخوام

امیر: تو نمیخوای دلیل نمیشه که من نخوامش

_خیله خب من ازدواج میکنم تا....

حرفم تموم نشده بود که یه سمت صورتم سوخت به جای
اینکه صورتم درد بگیره روحم درد گرفت به جای اینکه
صدای جیغ من بلند بشه روحم جیغ زد خودم گریه نکردم
روحم گریه کرد ول کردم رفتم داخل اتاق درم از داخل قفل
کردم تا صبح گریه کردم اما از اینکه باهش بودم پشیمون

هوس یک شب

نبودم گوشیمو از تو کیفم در اوردم ادرس خونه رو واسه
شایان فرستادم بیاد دنبالم دوست نداشتم یه لحظه هم پیشش
بمونم هرکاری کردم پیام نرفت واسش زنگ زدم
گوشیش خاموش بود هندسفری هامو در آورم پلی کردم اهنگی
که تو این چند وقت بهم آرامش میداد:

خوشکلی اما دلت پر از فریبه
برو که دیگه برام شدی غریبه
چه روزایی به پات سوختمو ساختم
برو که دیگه تورو شناختم
من دیگه دل نمیبندم به تو باور ندارم حرفتو
دیگه نمیخوام تورو نمیخواهت برو
من دیگه دل نمیبندم به تو باور ندارم حرفتو
دیگه نمیخوام تورو نمیخواهت برو
دلی که دو رنگه یک رنگ همیشه
برو که دلم برات تنگ همیشه
نمیخواهت تورو نمیخواهت برو
دلی که دو رنگه یک رنگ همیشه

هوس یک شب

برو که دلم برات تنگ نمیشه

نمیخوامت تورو نمیخوامت برو

نمیخوامت برو...

بعد رفتنم دیگه میتونی با هر کی هر جا بمونی

نمیخوامت نامهربونی...

از تو جز بدی چیزی ندیدم

همه دروغایی از تو شنیدم

برو که از تو , دل بریدم...

نه دیگه تو چشم نمیبینی غمی

برو که دیگه برای من خیلی کمی

نمیخوامت تورو نمیخوامت برو

نه دیگه تو چشم نمیبینی غمی

برو که دیگه برای من خیلی کمی

نمیخوامت تورو نمیخوامت برو

Firoozeh.safaei

نمیخوامت برو...

دلی که دو رنگه یک رنگ نمیشه

هوس یک شب
برو که دلم برات تنگ نمیشه
نمیخوامت تورو نمیخوامت برو
دلی که دو رنگه یک رنگ نمیشه
برو که دلم برات تنگ نمیشه
نمیخوامت تورو نمیخوامت برو
نمیخوامت برو.....

دوباره از اول گذاشتم این اهنگو که گوش میدادم احساس
میکردم دارم ازش انتقام میگیرم نمیدونم چندبار تکرار شد تا
اینکه خوابم برد

فصل 12

...امیر علی...

وقتی حرف از ازدواج زد نتونستم خودمو کنترل کنم یکی
زدم تو گوشش چندلحظه نگام کرد بعد رفت تو اتاق..
واقعا دلم واسش تنگ شده بود ولی وقتی یاد پیامی که اومد
واسش میوفتم بازم بیخیالش میشم رفتم بیرون درم از پشت

هوس یک شب

سر قفل کردم واسه شام غذا گرفتم یکم خرتو پرت و سی دی
که حوصلش سر نره تو این مدت... هه من به فکر کیم واقعا
کسی که دورم زد بهم دروغ گفت... ماشینو پارک کردم رفتم
بالا صداش زدم جواب نداد یه کلید زاپاس داشتم در اتاقشو
باز کردم خوابیده بود صداش کردم بلند نشد رفتم جلو دیدم
هندسفری تو گوشه درش اوردم کنجاو شدم ببینم چی گوش
میده صدای خواننده تو گوشم پیچید:

_ نمیخوامت برو نمیخوامت تورو

با این اهنگ به مرز جنون رسیدم عطر رو میز و برداشتم
پرت کردم سمت دیوار داد زدم:

_ آره نمیخوامت برو لعنتی چرا نمیری بیرون از ذهنم چرا
هنوز دوستت دارم..

سارا با حالت ترس از خواب بیدار شد از ترس جمع شد تو
خودش رفتم سمتش جیغ زد خواست فرار کنه که بازو هاشو
گرفتم

_ لعنتی بگو چرا با من اون کارو کردی ها؟؟ مگه چه بدی
بهت کردم... لعنت بهت چرا دروغ گفتی؟؟ چرا گذاشتی
ببینمت؟؟ چرا هنوز دوستت دارم؟؟

داد میزدمو تکونش میدادم

هوس یک شب

سارا: ولم کن دیوونه من رفتم یا تو که بلند شدم دیدم نیستی
هااا؟؟؟ تویی که منو با هزار تا دردو فکر و خیال ولکردی
رفتی؟ من دروغ گفتم یا تو؟؟ ولم کن

نه دیگه سارا خانوم دیگه نمیذارم بری هر غلطی خواستی
بکنی بعد به ریش من بخندی کورخوندی سارا خانوم
پرتش کردم سمت تخت رفتم سمت حموم اب یخ باز کردم
رفتم زیرش یه ساعت زیر آب یخ بودم انقدر داغ بودم که
چیزی از سردی آب نفهم.....

فصل 13

...سارا...

هیچی از حرفاش نفهمیدم گوشی برداشتم زنگ زدم به شایان
این دفعه روشن بود...

شایان: جونم آجی

شایان بیا این دیوونه منو بزور آورده خونش

شایان: درست حرف بزن ببینم چی میگی؟ کی تورو آورده
خونش؟؟

همه چیو واسش تعریف کردم

هوس یک شب

شایان: آجی ادرسو اس کن واسم من تا یه ساعت دیگه میام
اونجا

__ باشه

ادرس فرستادم واسش بلند شدم مانتومو در آوردم داشتم
میرفتم سمت در که سوزش بدی تو پاهام حس کردم

__ ~~آخخخ~~

نگاهی ب پام کردم داشت خون میومد در باز شد امیر اومد
داخل چیزی تنش نبود فقط یه حوله دورش بود

__ برو یه چی بپوش

بعد شروع کردم به اه و ناله

__ اخ اخ پاممم و ایییییی خون داره میاد

امیر: دختر یه دیقه ساکت ببینم چکار باید کنم

یه نگاه بهش کردم این که باز اینجاست

__ تو که اینجایی برو یه چیزی بپوش

امیر: چرا اونوقت؟؟

__ نامحرمی گمشو یه چی بپوش

با صدای بلند زد زیر خنده خودمم خندم گرفت اخه من کی
رعایت کردم..

هوس یک شب

امیر: واسه همه خوبه واسه ما بده دختر خاله؟؟

_منظور؟

امیر: هیچی صبرکن الان میام

رفت بیرون دوباره اومد این سری یه شلوار و یه دمپایی
پوشیده بود اومد سمتم رفتم عقب که یه شیشه دیگه رفت تو
پاهام

_اخنخنخنخن

امیر: بچه این چه کاریه؟؟

بعد زیر لب گفت: هنوز ادم نشده..

_هی پسر خاله شنیدم چی گفتیا..

امیر: مهم نیست..

یه دستشو گذاشت زیر زانوم یکی زیر کمرم بلندم کرد

آروم گفتم: آره مثل من..

یه فشار کوچیک به پهلوم آورد و کشیدم بالا پیشونیم محکم
خورد به گردنش

_ایی وحشی سرم..

امیر: حقته تا تو باشی حرف الکی نزنم دختر خاله

بغض گلومو گرفت: به من نگو دختر خاله

هوس یک شب

ولی صدام انقدر آروم بود فک نکنم شنیده باشه در اتاقشو باز کرد بعد با پاش بستش.....

فصل 14

منو گذاشت رو تخت و رفت بیرون با یه جعبه کمکهای اولیه برگشت نشست پایین تخت پامو گرفت تودستش
امیر: شلوارت تنگه درش بیار

چییییییی

امیر: کر شدم چه خبرته.... درش بیار میرم یه شلوار واست
میارم
باشه

همین جور که میرفت سمت در آروم می گفت: انگار اولین بار میبینمش دخترهی وحشی گوشم کرشد
رفت بیرون خندم گرفت تقصیر خودشه جوری میگه شلوارتو در بیار ادم شک میکنه امیر با یه شلوارک اومد داخل پرتش کرد سمتم: بیا بپوش
روتو کن اون سمت..

هوس یک شب

امیر: میتونی شلوار تو در بیاری که انقدر راحت میگی روتو کن او سمت؟؟... _پام زخم شده فل..._

حرفم کامل نشده بود با دادی که زد خفه شدم: ساکت شووو
_روانی چته؟

اومد سمتم باز و مو گرفت: آره روانی شدم روانیم کردی لعنتی ولم کرد روشو کرد اون سمت اخر اشکام ریختن هرکاری کردم شلوارم در نمیومد اه لعنتی خوبه مچ پامو کفش بود انقدر درد میکرد

_امیر

با کمی مکث برگشت سمتم

◇◇◇◇◇◇◇◇◇◇◇◇◇◇◇◇

...امیر...

دست خودم نبود یهو عصبی میشدم نمیتونستم پیشش باشم و نگاهش نکنم از طرفی هم میترسیدم نگاهش کنم نتونم نگاهم ازش بگیرم با شنیدن اسمم اونم با اون همه بغض قلبم و ایساده دختر نکن...یه نفس عمیق کشیدم برگشتم سمتش شلوارش هنوز پاش بود

_بله

هوس یک شب

سارا: شلوار در نمیاد پام درد گرفت

بعد زد زیر گریه..

_دختر چرا گریه میکنی؟

بعد یاده اون شب افتادم

_راستی تو دیگه دختر نیستی!!

بعد خودم زدم زیر خنده خواستم حالشو عوض کنم بدتر شد

بیشتر گریه کرد

رفتم سمتش نشستم رو تخت

_هی سارا گریه نکن دختر چته

سارا: راس میگی من دیگه دختر نیستم

خواست بلندشه که پاش بیشتر خون ریزی کرد اه اصلا پاش

یادم رفته بود سریع نشستم رو زمین شلوارشو در اوردم

شلوار کو کردم پاش....

فصل 15

پاش خیلی بریده بود شروع کردم به بخیه زدنش اولین بخیه

رو ک زدم شونمو محکم گاز گرفت فک کنم با گازی که این

گرفت به شونه خودمم باید بخیه بزنم...4تا بخیه زدم

هوس یک شب

_تموم شد

جواب نداد

_سارا؟

سرشو از رو شونم برداشتم بیهوش شده بود... خوابوندمش رو
تخت رفتم یه لیوان شربت غلیظ آوردم با قاشق ریختم تو
دهنش یکم آب پاشیدم تو صورتش یکم حالش جا اومد
_چت شد دختر انقد درد داشت!؟!

سارا: میخوای ز جرم بدی؟ کدوم دکتری دیدی بدون بی حسی
بخیه بزنه

اشکاش سرازیر شد دستمو بردم جلو اشکاشو پاک کردم
_گریه نکن دختر خب من بی حس کننده از کجا بیارم آخه

با همون چشما اشکیش نگام کرد چرا انقدر گرفتن نگاه از
چشماش سخته!؟ چرا من کم کم دارم کشش پیدا میکنم
سمتش!؟ چرا سرم داره کم کم میره پایین!؟ چرا نمی تونم جلو
خودمو بگیرم یه صدایی بهم میگفت چون هنوز عاشقشی
لبامو آروم گذاشتم رو گونش گریش بند اومد خواست منو از
خودش جدا کنه ولی دیر شده بود خودمم میخواستم بکشم کنار
اما نمیتونستم تو یه لحظه بازم برگشتم به چند ماه پیش با

هوس یک شب

صدای زنگ ازش جدا شدم کی بود آخه داشتم بلند میشدم
میخواستم برم که دستمو گرفت

_ چیزی شده؟

سارا: با من کار دارن

اخمام رفت توهم: کی با تو کار داره؟

سارا: دوستمه

_ لعنت بهت سارا میرم درو باز کنم بعد میام دنبال تو

رفتم بیرون درو باز کردم یه پسر قد بلند هیکلی جلوم سبز
شد

_ بفرمایید

پسره: او مدم دنبال سارا

_ شما؟؟؟

خواست جوابمو بده که آسانسور و ایساده دختره با عجله
اومد بیرون

دختره: شایان خدا نکشتت نشونت میدم وقتی...

نگاش به من افتاد اینکه صدفه دوست صمیمی سارا

صدف: سلام اقا امیر

_ سلام صدف خانوم بفرمایید داخل تا سارا رو بیارم

هوس یک شب

اما این پسره گفت شایان یعنی خودشه؟ آره مگه چندتا شایان هست تا خود اتاق به شایان فکر کردم درو باز کردم رفتم سارا رو بغل کردم بردم اون یکی اتاق با تعجب نگام کرد سارا: چرا اینجا؟

_ نکنه میخوای با شلوار کو تاپ بری پیش شایان جوننت سارا: خب چ اشکالی داره؟؟
همچین با اخم نگاش کردم که خودش خفه شد
یکی از بلوزامو که از همه تنگ تر بود تنش کردم با یه شلوار بردمش بیرون

فصل 16

...سارا...

با دیدن شایان اونم با صدف کلی ذوق کردم خواستم از بغل امیر بپریم پایین که سفت گرفتم.. برگشتم سمتش
_ ولم کن دیگه
امیر: رو مبل فرود میای
_ لجباز خودخواه

هوس یک شب

گذاشتم رو مبل خودشم رفت تو آشپزخونه با میوه و شربت

اومد نشست کنار من

شایان:چت شده سارا؟

_هیچی پام رفت رو شیشه

شایان:اقا امیر این دختر زندگی ماست

امیر یه نیشخند زد

_فدات شم من

امیر:سارا بیا یه لحظه کارت دارم

_همینجا بگو

اومد بلندم کرد بردم رو به بقیه گفت:ببخشید ما الان میایم

بردم تو اتاق

_چته؟

امیر:شایان کیه؟

_شایانو نمیشناسی؟

امیر:نه از کجا بشناسم؟

_خب لابد نمیشناسی دیگه

بعد خودم زدم زیر خنده

هوس یک شب

امیر: مسخره بازی در نیار میگم شایان کیه

_ از خودش بپرس

چرا انقدر حساس شده بشین تا جوابتو بدم

امیر: اینا که میرن

بعد بردم بیرون گذاشتم رو همون مبل

شایان: سارایی اگه پات درد میکنه ببرمت دکتر

امیر: لازم نکرده اقا شایان خودم بخیش زدم

_ راس میگه شایانی پام خوب شده

صدف: سارا جان واست مکان پیدا کردیم

_ آره شایان بهم گفت مرسی از دوتاتون

♡♡♡♡♡♡♡♡♡♡

...امیر علی...

شایان: کی پات خوب میشه حالا؟

سارا: معلوم نیست دیگه از ایشون بپرس

_ تا یه هفته دیگه

شایان: پس خوبه بعد یه هفته عقد میکنیم که پاتو هم خوب شده

باشه

هوس یک شب

یعنی چی عقد کی با کی... _عقد کی با کی؟

رو کردم سمت سارا: به من دروغ گفتی که با این ازدواج
کنی میدونستم بخاطر همین رفتم پیامو دیدم رفتم خورد شدم
لعنت بهت

شایان اومد سمت

_ نزدیک من نشو

شایان: چته داداش دستت درد نکنه یعنی کسی به خواهر
خودشم چشم داره؟؟ من قراره با صدف عقد کنم این حرفا چین
که تو میزنی???

فصل 17

_ یعنی چی؟؟ خودم اون شب پیامو دیدم

رفتم سمت سارا: سارا تو یه چی بگو خودم پیامو دیدم

سارا: کاشکی ازم توضیح میخواستی

وایی خدا من چکار کردم خواستم از سارا معذرت خواهی
کنم که نداشت دستشو گذاشت رو لبم: امیر اگه میگفتی دوست
نداشتم ناخواسته بود میبخشیدمت نه اینکه فکر میکردی هرزه
ام

هوس یک شب

رو به شایان گفت: داداش بیا منو ببر خونه خودم

نه سارا نرو به فرصت فقط یه فرصت دیگه

سارا: دیره امیر

نمیدونم کی رفت کی صبح شد کی یک هفته گذشت کی بیهوش شدم فقط میدونم وقتی چشمامو باز کردم بیمارستان بودم میگفتن یه هفته اب و غذا نخوردم بیهوش شدم همش فکر میکردم سارا منو آورده دعا میکردم که اون منو آورده باشه اما نه.. ارتا بود که اوامده بود بهم سر بزنه دیده بیهوش شدم اگه ارتا نمیآوردم دکتر گفته بودن 100% مرده بودم کاشکی میذاشت بمیرم چطور تونستم به عشقم تهمت بزنم چرا ازش نپرسیدم چرا همون موقعه بیدارش نکردم خدایا چرا!!!

دکتر گفته بود یه چندماه بهتره تو بیمارستان باشم تحت نظر دکتر من امیر علی راد الان باید تو بیمارستان روانی ها باشم.. کاشکی بدونی سارا بخاطر توهه همش

♡♡♡♡♡♡♡

...سارا...

پام خوب شده بود بخیه هامو باز کردم محل تمرینم جور شد دیگه راحت شده بودم شایان و صدقم یه عقد کوچولو گرفتن

هوس یک شب

تا سه سال دیگه که درس صدف تموم بشه...لباسامو تو ساک
ریختم رفتم تو یخچال بشکه آبو در آوردم انداختم تو ساک
سوار ماشین شدم حرکت کردم سمت محل تمرین.....

فصل 18

ماشینو یه گوشه پارک کردم سریع پیاده شدم از صندلی عقب
ساکو ورداشتم حرکت کردم سمت در باشگاه خواستم وارد
بشم که یه نفر صدام کرد برگشتم دیدم یه پسر بور قیافش
خیلی آشنا بود

__بفرمایید

پسره:من ارتام یادتون هست؟

__نه متاسفانه

ارتا:اون تو مهمونی دوست امیر عیلم

آها همون دیواره

__سلام ببخشید تازه بجا آوردم خوب هستین؟

ارتا:راستش اومدم راجب یه موضوعی باشما صحبت کنم

__میشه بزارید بعد تمرین؟عجله دارم

هوس یک شب

ارتا یه کارت از توی جیبش در آورد گرفت سمت: تمرینتون
ک تموم شد بهم خبر بدین

کارتو سریع گرفتم خدا حافظی کردم رفتو تو سالن عجب
سالنی همونی که همیشه دوست داشتم و اییییی ایول محشره
سالن خالی لباسهامو عوض کردم تا مربی برسه چندتا اهنگ
گوش دادم تا بلاخره مربی اومد اونم لباسهاشو عوض کرد
فکر میکردم یه زن سن بالای بیاد اما این بهش میخوره 25
یا 26 باشه

_ شروع کنیم؟

مربی: حتما

کلی تمرین کردم اخر اش دیگه مربی نفسش برید نشست سر
صندلی

_ چی شد خسته شدین؟

مربی: یعنی میخوای بگی تو خسته نشدی؟

_ نه ما که تازه شروع کردیم

مربی: دختر زمان تمام تازه شروع کردیم؟

_ چ زود حالا چطور بودم قبولم؟

مربی: بهترین بازیکنم تو میشی

هوس یک شب

با خوشحالی پریدم بالا جیغ و داد میزدم مربی هم فقد
میخندید

مربی:چقدر انرژی داری تو دختر

_از کی سر تمرین پیام؟

مربی:تا دو هفته دیگه بازیایگ شروع میشن از سه شنبه
تمرینا آغاز میشن فقد فردا باید بیای واسیه بستن قرارداد

_حتما

رفتم یه دوش گرفتم لباسامو پوشیدم رفتم بیرون با ارتا تویه
کافی شاپ قرار گذاشتیم راجب امیر پرسید وقتی مطمعا شد
دیگه نمیخوامش رفت بازی ها عالی بودن منم بازیای خیلی
خوب شده بود همیشه فیکس بودم توی این یک ماهی که
بازی میکردم تو روزنامه مینوشتن سرویس زنی که سرویس
هانش جواب نداره خیلی خوشحال بودم ارتا هم دوست خوبی
برام شده بود بعد بازی مربی اومد باهام راجب یکی از تیم
های آلمان صحبت کرد تمام وقت که اون حرف میزد من با
دهن باز نگاهش میکردم اصلا باورم نمیشه هیچکس باورش
نشد تو روزنامه ها پر شده بود دختر سرویس زن به آلمان
میرود تصمیم خودمو گرفته بودم میرفتم حتی شده برای
فراموش کردن امیر هم باید میرفتم درست یک هفته قبل از
رفتم بود که گوشیم زنگ خورد.....ادامه دارد.....

فصل 19

امیر علی

خوب شده بودم شده بودم مثل همون امیر علی اول توی دفتر نشسته بودم داشتم روزنامه میخوندن یه مطلب جالب توجهمو به خودش جلب کرد دختر سرویس زن به آلمان میرود یاد سارا افتادم عشق سرویس بود همیشه دوست داشت تو آلمان بازی کنه رفتم صفحه ی 4 با دیدن عکسی که زده بودن دهنم باز موند امکان نداشت سارا تو اون لباس به آرزوش رسید اما نه یعنی داره میره آلمان امکان نداره لیوان قهوه ای که سر میز بودو ورداشتم پرت کردم سمت دیوار منشی با عجله اومد داخل داد زدم سرش: برو بیرون کسی حق وارد شدن نداره

گوشی ورداشتم زنگ زدم شمارشو اونروز ذخیره کرده بودم یه شایان با اولین بوق جواب داد
_ داداش کمک کن فقد تو میتونی
شایان: راضی نمیشه امیر راضی نمیشه

هوس یک شب

همینو فقد شنیدم گوشی قطع کردم پرتش کردم سر میز تنها
کاری که میتونم بکنم فقد دادزدن بود ن میتونستم بهش زنگ
بزنم بگم نره نه میتونستم بزارم بره

_خدااا چرا من؟؟ها فقد باید عشق منو بگیری خدا نابودم
کردی هستیمو گرفتی چرا بهش شک کردم چرا تهمت زدم
لعنت بهم لعنت

♡♡♡♡♡♡♡♡♡♡♡♡♡♡♡♡

سارا

_بله

پشت خطی:میخوام ببینمت

_باشه الان آماده میشم

پشت خطی:میام دنبالت

_باشه خدافظ

سریع آماده شدم بعد 10 دقیقه صدا بوق اومد رفتم پایین سوار

ماشینش شدم

_سلام ارتای

ارتا:سلام وروجک بریم؟

_کافی شاپ

هوس یک شب

ارتا اوکی

رسیدیم کافی شاپ ارتا شروع کرد به صحبت کردن...

فصل 20

از حرفایی که زد هیچی سر در نیاوردم چطور می تونست به نامزد قبلی دوستش پیشنهاد ازدواج بده؟؟ با عصبانیت از روی صندلی بلند شدم

_ شما میفهمی چی میگم؟؟؟! ارتا: کار خلافیه؟ خواستگاریه

_ بله اونم از نامزد قبلیه دوستتون

ارتا: من عاشقتم

_ ولی من ازت متنفرم

ارتا: از بین میره

_ همیشه... نمیتونم

اروم نشستم رو صندلی

ارتا: چرا نشه؟؟ چرا نتونی؟؟

_ یه چیزهای هست که تو نمیدونی

ارتا: اشتباه نکن من همه چیز رو میدونم

هوس یک شب

_من دارم میرم المان

ارتا: من مشکلی ندارم منم میام اونجا

_من..من....

ارتا: نمیخواه بهم بگی میدونم من مشکلی ندارم با این

موضوع

_اما...

ارتا: خواهش میکنم فکر کن بعد جواب بده خب؟؟

_باشه

ارتا: حالا بخند

_ااا ارتا مگه من بچم؟؟؟

ارتا: بخند دیگه

_خب یه جک بگو که بخندم

شروع کرد به جک گفتن منم با صدای بلند میخندیدم همه چپ

چپ نگامون میکردم

ارتا: عاشق خنده هاتم

ساکت شدم

ارتا: اوه ببخشید

هوس یک شب

_بریم؟

ارتا: بفرمایید بانو

اون شب یکم تو خیابونا دور زدیم منو رسوند خونه خودش رفت از اولم تصمیم مشخص بود من دیگه پیش امیر بر نمیگردم پس چه کسی بهتر از ارتا که همه چیزو میدونست...اره جواب من مثبته با اینکه هنوز نفسم مال امیره ولی جوابم مثبته....

فصل 21

فرداش ارتا با پدرش به خواستگاریم اومد تازه فهمیدم مادرش چندسال پیش فوت کرده همه شرطارو ارتا قبول کرد اینکه حق طلاق با من باشه رو هم قبول کرد امروز پرواز داشتیم تو فرودگاه بودیم آخرین لحظه ای که اینجا بودمو خوب بخاطر میسپارم همینجور که سرمو میچرخوندم یه چهره ی آشنا دیدم نفسم بند اومد اما خودمو زدم به ندیدن رفتم دستمو دور بازو ارتا حلقه کردم ارتا با تعجب نگام کرد

_بریم دیگه دارن پروازمونو اعلام میکنن

ارتا: بریم عزیزم

هوس یک شب

به خواست من هیچ صیغه محرمیتی خونده نشد تا وقتی که من بازیم تموم بشه به ایران برگردیم عقد کنیم ارتا هم مجبور شد قبول کنه تو این چند وقتم من توی خوابگاه تیم میموندم ارتا تو آپارتمانی که گرفته بود روزا همینجور میگذشت منم به آرزو هام نزدیک تر میشدم امروز بازی حساسی داشتیم اگه این بازی رو میبردیم میتونستیم تو جام جهانی شرکت کنیم همه آماده تو زمین در حال گرم کردن خودشون بودن جز من فکرم یهو رفت سمت ایران یعنی چکار میکنن صدف و شایان حالشون چطوره امیر ازدواج کرده یانه با صدای صوت به خودم او مدم رفتیم سر جا هامون کاپیتان تیم ما با تیم اونا به سمت داور رفتن سکه رو انداخت بالا به نفع اونا در اومد سمت راست انتخاب کردن بازی رو شروع کردن بچه ها هول شده بودن 7_0 به نفع اونا بود که یه توپ با شتاب سمت من اومد منم مثل همیشه پریدم هوا یه جای خالی تو زمین پیدا کردم توپو اونجا فرود آوردم صدا شاد بچه ها بلند شد توپو گرفتم رفتم منطقه سرویس توپو تا 5 ثانیه زدم زمین به 7 رسید سرویسو زدم یه امتیاز دیگه توپ این ستو تونستیم 25 به 12 ببریم روحیه بچه ها برگشت بازی سختی بود خیلی سخت

هوس یک شب

2_2 بودیم امتیاز آخر سرویس دست اونا بود توپ خورد تو دست یکی از بچه ها رفت بالا به یکی از بچه ها خورد نتونست ردش کنه توپ خیلی بالا بود شانسو امتحان کردم دویدم سمتش پریدم بالا دستم به توپ خورد انداختمش تو زمین اونا صدای جیغ همه 2_3 برده بودیم خیلی خوشحال بودن منم به آرزوم رسیدم بازی توی جام جهانی به رختکن رفتیم همه در حال فکر کردن به جشن بودن رفتم توی حموم دوش گرفتم یه دست لباس ورزشی پوشیدم اومدم بیرون دوست داشتم اولین نفر آرتا باشه که میفهمه هرچی سریع تر خواستم برسیم به خونه اما همینکه پامو بیرون گذاشتم همه خبرنگارا ریختن سرم

خبرنگار: خانوم مجد شما بهترین بازیکن این مسابقه بودید این بازی رو چطور دیدید؟

_بازی خوبی بود و البته خیلی سخت

یکم دیگه سوال پرسیدن کارو بهونه کردم سریع پریدم سوار ماشین شدم به سمت آپارتمان آرتا حرکت کردم...

فصل 22

هوس یک شب

ماشینو پارک کردم کلیدو از توی کیف در اوردم رفتم بالا به طبقه 3 رسیدم با کلید آروم درو باز کردم یه جفت کفش قرمز زنونه داخل جلویی در بود صدای خنده ارتا و یه دختری رو شنیدم رفتم در اتاقو باز کردم هر دوشون پریدن با تن های برهنه با تعجب بهشون نگاه کردم ارتا سریع به خودش اومد خواست بیاد سمتم دستمو اوردم بالا بهش گفتم: نیاجلو هرچی بودو دیدم هیچی نمیخوام بشنوم خوشحالم ک زود شناختمت خوش بگذره خداحافظ

از در زدم بیرون یه قطره اشکم نریختم اصلا واسم مهم نبود اون جسمی به من خیانت کرد من فکری خوشحال شده بودم که از شرش راحت شدم



الان یه ساله خورده ایه که آلمانم تو بازیهای جام جهانی نفر چهارم شدیم پیشنهاد زیاد داشتم اما من میخواستم برگردم ایران عروسی صدف و شایان نزدیک بود قبل از رفتن به ایران باید برای بقیه سوغاتی میخریدم واسه شایان و صدف واسه شایان یه دست کت و شلوار صورمه ای گرفتم خیلی شیک بود واسه صدفم یه لباس شب مشکی گرفتم انقدر شیک و خوشگل بود واسه خودمم گرفتم رفتم خوابگاه وسایل هامو جمع کردم تا چند روز دیگه باید میرفتم همه چی آماده بود

هوس یک شب

خواستم بخوابم که گوشیم زنگ خورد ارتا بود جواب ندادم
باز زنگ زد رد دادم باز زنگ زد

_بله؟

ارتا: سارا باید حرف بزنیم اشتباه میکنی اون چیزی که دیدی
نبود

با خنده بهش گفتم: آره داشتید نماز میخوندید

آتا: نخند سارا منم پسرم نیاز دارم تو که اصلا پیشم نبودی
دادم: مگه من مجبورت کردم باهام ازدواج کنی مگه من
گفتم بیای آلمان اما اقا ارتا خیلی خوشحالم شناختمت پست

ارتا: داری میری ایران؟ خوشحالی میری پیش امیر

_اسم امیرو با دهن کثیفت نیار به خودم ربط داره

گوشیو قطع کردم

بعد از اون شب باز زنگ زد دوبار هم دم خوابگاه اومد فردا
پروازم بود به ایران اما در هیچ شرایط نمیخواستم با امیر
روبه رو بشم....

فصل 23

هوس یک شب

هو اپیما فرود اومد پیاده شدم ساکمو تحویل گرفتم همین که
برگشتم رفتم تو بغل یه نفر

_ خانوم چه خبرته

جدا شدم ازش دیدم صدفه

صدف: خانومو کوفت دلم واست تنگ شده بود

دوباره بغلم کرد این دفه منم بغلش کردم

_ شایان کوش؟

صدا شایان از پشت سرم اومد: بی معرفت من اینجام

برگشتم سمتش خودمو شوت کردم تو بغلش

شایان: چه خبرته دختره له شدم

_ وایییی چقد دلم واست تنگ شده بود

شایان: از زنگ زدنات معلوم بود

_ اذیت نکن دیگه

از شایان جدا شدم رفتیم سمت ماشینش

_ شایان منو برسون خونه

شایان: عمرا چندروز پیش ما میمونی بعد میری

_ شایان اذیت نکن خستم

هوس یک شب

شایان: همین که گفتم.. بسه

سر صندلی پنجر شدم: باشه

صدف: بی معرفت خبری نگیری یه وقت؟

_ بخدا اصلا وقت هیچی نداشتم

صدف: اما خوب الکی الکی به آرزوت رسیدیا تیما المان تیم

ملی ایران

_ الکی بود بیشعور؟ چقدر زحمت کشیدم واسش تا شدم این

چقد نخوابیدمو تمرین کردم

صدف: اوووو فیلم هندیش کرد باشه بابا باشه

_ آهنگو زیاد کن

شایان: باز این اومد باشه بابا

آهنگو زیاد کرد منم مثل همیشه شروع کردم به دست زدنو

جیغ کشیدن به

آپارتمان شایان رسیدیم ماشینو توی پارکینگ پارک کرد

رفتم طبقه بالا

چراغ هارو روشن کردم دویدم سمت اتاق از همونجا داد زدم

:مزا حمم نشید خوابم میاد

صدف: تو روح دختره ی بیشعور

هوس یک شب

خندیدم رفتم سمت حمام یه دوش گرفتم اومدم بیرون سریع

لباس پوشیدم خوابیدم با احساس یه چیز روی صورتم

بیدار شدم سریع نشستم سر جام صدف بود با یه پر بالش

_خیلی بیشعوری خب خستم چرا نمیفهمی

صدف: پاشو ببینم انگار کوه کنده چند روز ایرانه همش خوابه

پاشو بریم بیرون

||| پس اینا خبر نداشتن.....

فصل 24

_باشه تو برو بیرون من آماده بشم

صدف: زود باش پاشو اول یه چیزی بخور بعد بریم

_باشه برو بیرون

صدف رفت منم پاشدم رفتم دستشویی صورتم رو شستم

لباسامو با یه دست مانتو بلند مشکی و یه ساپورت عوض

کردم حوصله آرایش نداشتم از وقتی رفته بودم المان دیگه کم

آرایش میکردم اما الان تصمیم گرفتم برنز کنم یه خط لب

سرخ ابی هم دور لبم کشیدم یه رژگونه طلایی اما کم زدم یه

ریمل گشتم تو ساک دنبال یه کیف خوب همه چیز هامو انتقال

هوس یک شب

دادم توی این کیف یه کفش پاشنه 3 تانته مشکی هم پوشیدم
خیلی وقت بود که مشکی میپوشیدم رنگ فوق العاده ای بود
رفتم بیرون صدف آماده بود

_شایان کجاس؟

صدف:مطبه یه مراجع کننده داشت گفت ما بریم اون میاد

_اوکی بریم

صدف بیا یکم بشین بچه گشنت نی؟

_چرا بریم بیرون یه چی میخوریم

صدف:بریم

رفتیم پایین سوار ماشین صدف ازش خواستم بزاره من
رانندگی کنم اول رفتیم به یه رستوران انقد که گشتم بود
امکان داشت بیهوش بشم دیگه یه دست کوبیده سفارش دادم
صدف جوجه تا آوردن شروع کردم به خوردن

صدف:راسی از ارتا چه خبر

غذا پرید تو گلوم

_صدف:چت شد

یه لیوان نوشابه داد دستم

صدف:خوبی؟

هوس یک شب

_ آره آره یه دفعه پرید تو گلموم

صدف: خب آروم بخور

اروم که شدم صدف دوباره پرسید

_ هیج آلمانه دیگه

صدف: چرا نیومد

_ نمیدونم کار داشت

صدف: یعنی چی نمیدونم

_ نامزدیو بهم زدیم یعنی این

صدف: مگه میشه؟ واسه چی؟

_ خیانت کرد منم بهم زدم

صدف: آخی اونکه به قول خودش عاشقت بود

_ بقالی سر کوچه بهش پنیر بده

صدف: یعنی چی؟

_ هیچی پاشو بریم سیر شدم

رفتیم حساب کردیم کلی هم جنگ کردیم ک کی حساب کنه

آخرش صدف حساب کرد رفتیم سوار ماشین شدیم

فصل 25

یکی از آهنگهای مورد علاقمو گذاشتم تا اخر زیادش کردم
باهاش بلند بلند میخوندم این تنها آهنگی بود که تو آلمان
گوشش میدادم آرامش خواصی تو صداش بود حرف دل بود
منه تی تو بنی هیچکی نخو بوینه /

غم اویده

اخو حالا حالا ها هم تی مو بشینه

تو خو نونی چه غمی منه تیامه / سی مو چه تهله همسو که
پاییز ایاهه

بارون ازنه باد ایاره / او تیاتو وا دیاره

ندونم امروز؛ امروزه / یا دوش یا پار پیاره

تا دیدی بی تو نترم ول کردی رهدی

تا دیدی سی تو امیروم ول کردی رهدی

خومم نونم چمه / کینم کجنم دورم چنه

بی حال و ستمه سر پوز / غمام بیشتر ایبون هر روز

هوس یک شب

آه چه حاله لیشی / مه مشکلاتم نه قوم و خیشی
جوره یه بردی که ورسدی کوه / دردا زیادن یکیسی تو
چنه زیادن که اخوی بخوسی نه ورستی صوح
نونی چندی لیش دیم / نونی چندی پیش تیم
نامردی کردن و هم خین خوسون / خبر خبر سر تیترسون
هیچ وقت نبیدیومو کوچیر بیدیم ایما از دیدسون
ولی غریوه هانه خو برن بالا / بنی ایما خشکیم و اونو ترن
کاکا
اونو ترن کاکا...

تا دیدی بی تو نترم ول کردی رهدی
تا دیدی سی تو امیروم ول کردی رهدی
ندونم بنالوم و درد خوم یا و درد مردم / مونه دی بیخیال که
سرد سردم
تم برو وا اونو که وا تو جورن / ها همونو که هات و کولن
بایم تهل جاس من جنگله / چک چوی فقط کار...؟!
نه یه پیا / پشت هم خین خوت نبوی ننگه بیا
خارج از جنسیت بیابین پای بویم / کسی جای نرسیده وا بی
ابروی

هوس یک شب

یکم ساختار شکنی خو بد نه گو / دیر ز کلیشه بوی بد نه گو
دیر زه خرافه بوی بد نه گو / طولانی نه خلاصه بوی بد نه
گو

هوا گوته داشته بوی بد نه گو

بد نه گو..

مشکلات خوم کم نه تم کم تز بده جا حرف عمل کنی بد نه گو
و مو نگو ای کارو لیشه او کارو خو ورست خوت انجام بده
بد نه گو

تو گومی شادی تو شادی ایل ارزومه یکم خوته جامو بنی بد
نه گو

من ای شهر ایما غریوی بی کسیو قلوه کشیدیم / بنستی ایما
بنده ای خدا نبیدیم

از خودی خریدیم از دوست از فامیل یم سی آشنا / بخدا
روزی بی که ایچو نداشتیم پیل ناشتا

و اتفاقا من همی شرایط نوشتم خوندم

بخته مو ؛ سیچه ، جوره مو ، کینه ، / و خیلی کارای که تیات
نیبینه

بیخیال

هوس یک شب

یه سال جدید

تو فکر کارتو پورسنتی / مو شو پر غم ولی روز عادی

عید سی تو عیده / سیمو فرق نکنه وا روزا دی (پویان
مختاری)

آهنگ تموم شد باز از اول گذاشتمش رسیدیم به پاک ماشینو
یه گوشه پارک کردم پیاده شدیم

_زنگ بزن به شایان بگو بیاد پارک

صدف: باشه

گوشیشو در آورد زنگ زد به شایانی

صدف: سلام عزیزم خوبی؟

شایان:.....

صدف: مرسی ماهم خوبیم ما او مدیم پارک... زود بیا

شایان:.....

صدف: کی باهاته؟

شایان:.....

صدف: باشه پس زود بیا

گوشیمو قطع کرد

هوس یک شب
_کی باهانش میخواد بیاد
صدف یکی از دوستاش
_آها بریم

فصل 27

رفتیم سر یکی از صندلی ها نشستیم
صدف: خب بگو ببینم چه خبر بود اونجا چکارا میکردین
_و اییی خیلی خوب بود مخصوصا اون توپ اخری که زدم
خورد تو تیم حریف بردیمشون رفتیم جام جهانی و اییی کیف
کردم عجب پرشی بود
داشتم همینجور واسش تعریف میکردم که با صدای یه نفر
قلبم یه لحظه وایساد برگشتم سمتش خودش بود همینجور
بهش نگاه کردم

علی: سلام

_سلام

صدف: سلام اقا امیر شایان کجاس

علی: همینجا بود

شایانو دیدیم از دور داشت میومد با یه پلاستیک پر

هوس یک شب

شایان: سلام سلام مرسی خوبم خوشم سر حالم بزرگیتونو
میرسونم

_علیک سلام نیومده شروع نکن حوصله ندارم

شایان: چشم ابجی

صدف: بریم سوار اون بازی بشیم؟

شایان: بریم خانومی

باهم رفتیم سوار اژدها شدیم رفتیم اون صندلی های آخرش
من نشستم یه گوشه امیر اومد جفتم شایان پیش امیر نشست
صدفم اون سمت شایان همین که حرکت کرد صدف شروع
کرد به جیغ زدن

دختری ترسو انگار مجبورش کردن منم شیطنتم گل کرد یه
لحظه همه چیو فراموش کردم یه جیغ بلند کشیدم تو گوش
امیر بدبخت سه متر پرید خودم شروع کردم به خندیدن
برگشت با تعجب نگام کرد نمیدونم تو چشماش چی بود که
خندمو خوردم

اژدها وایساد پیاده شدیم شایان رفت واسه صدف یه شکلاتی
چیزی بگیره حالش خوب بشه

هوس یک شب

نگام افتاد به یه بازی که عاشقش بودم ولی هیچ وقت
نمیداشتن سوار بشم برگشتم دیدم شایان نیستش خواسم فلنگو
ببندم برم سوار بشم که یکی دستمو گرفت
امیر: فکرشم نکن بزارم بری سوار اونا بشی
_به تو ربطی نداره

امیر: خودسر شدی فکر نکن حالا که ازدواج کردی میتونی
هرکاری میخوای بکنی فعلا شوهرت نیستش منم اجازه نمیدم
سوار بشی

دستمو از دستش کشیدم بیرون رفتم سمت جایگاه بلیط خواسم
بلیط بگیرم باز دستم کشیده شد اما این دفعه امیر نبود.....

فصل 28

شایان بود

_چته

شایان: نگو میخوای سوار این بشی

_دقیقا

شایان: من نمیدارم

_من سوار میشم حالا ببین

هوس یک شب
شایان: لجاز لجاز
_ همینی که هست

شایان: امیر برو باهاتش اومد پایین سرش گیج نره بیوفتی
امیر: باشه

امیر رفت دوتا بلیط گرفت سوار این بازی که حتی اسمشم
نمیدونستم شدیم اومد صندلی جفتسم نشست مرده اومد
کمر بندامونو بست

امیر: دختر این بازی خطرناکه فکر میکنی ترس نداره
_ ااا ضد حال نزن دیگه نگو که میترسی

امیر: اندازه موها سرت این بازیو اومدم
_ پ ساکت بشین بزار منم امتحانش کنم

امیر: جیغ زدی به من ربطی نداره ههههه ترسی نگی وایسه
_ باشه

شروع کرد به تاب خوردن اول اروم اروم ولی یهو دیدم سرم
پاینه پاهام بالا سعی کردم نترسم اما یهو با سرعت اوردم
بالا اروم شد فک کردم میخواد وایسه اما دوباره با سرعت
برعکس کرد اینسری نتونستم دادزنم: علییییییییییییییییییییی
امیر با صدا بلند خندید

هوس یک شب

_کثافت نخند

امیر:گفتم سوار نشو

_امیر نمیترسم

امیر:لجباز

باز بر عکس کرد باز صدای جیغ بلند شد با سوالی که امیر
ازم پرسید جیغ تو گلو خفه شد

امیر:با آرتا خوشبختی؟ اذیتت که نمیکنه

باز بر عکس با جیغ بهش گفتم:دیوونه اینجا جا سوال پرسیدنه
منو آرتا ک ازدواج نکردیم

باز جیغ

امیر:یعنی چی

_یعنی اینکه الان من میترسممممم

امیر دستو از کمر بندش رها کرد دست منو گرفت:سارا یعنی
ازدواج نکردین

_نه دیوونه کمر بندتو بگیر باز نشه

امیر:بدرک جوابمو بده

_نههههههههه ما حتی محرمیتم بینمون خونده نشد

هوس یک شب

باز جیغ آروم آروم دستگاه ایستاد او مدن کمر بندارو باز کرد
با خوشحالی پریدم بالا: خیلی باحال بود خیلییییی
امیر: آره از جیغات معلوم بود
رفتیم پیش بقیه....

فصل 29

ماشینو پارک کردم رفتم بلا زودتر از شایان اینا رسیده بودیم
رفتم لباسامو عوض کردم صورتم شستم موهامو بستم رفتم
پیش صدف

_خب صدف خانوم زنگ بزن ببین شایان کجاس

صدف: حرف نزن شایان زنگ زد گفت به سارا بگو نبینمت
تا الان داشتن دعوا میکردن یه ماشین پشت سرمون بود

_خب باشه شایانم غلط کرد

صدا زنگ او مد رفتم درو باز کردم خخخ قیافه هاشون خیلی
باحال شده بود پیراهنا پاره

شایان: به چی نگاه میکنی ور پریده برو اون سمت

شایان ک او مد داخل صدف یه جیغی زد رفت سمتش زیر لب
گفتم: شوهر زلیل بدبخت

هوس یک شب
امیر: پ مثل تو خوبه
برگشتم سمتش گوشه ی لبش پاره شده بود

_لبت

امیر یه نیشخند زد: مهم نی

_بیا واست تمیزش کنم

امیر: نمیخواد

دستشو گرفتم بردمش سمت اتاق خودمم رفتم وسایلشو اوردم
نشستم جفتش یکم دستمالو ضد عفونی کردم زدم گوشه لبش
دستمو گرفت از لبش جدا کرد

امیر: دختر چته کشتیم

_خب ب من چ

امیر: اگه یکم رعایت میکردی صدا ضبطو کم میکردی جلف
بازی در نمیآوردی اینجور نمیشد

_به تو چ

باز دستمالو گذاشتم رو لبش معلوم بود دردش میگیره ولی
حرفی نمیزد لبش ک همیشه گفت گوشه لبش بود ندیده بودم
تاحالا وینجاهم پاره بشه

امیر: منو بخشیدی؟

هوس یک شب

سرمو اوردم بالا: من کیم که ببخشم از دستت ناراحتم

امیر: هنوز دوستم داری؟

نه

امیر: دروغ میگی

کشتمت همونجور که تو منو اون روز کشتی بخشیدمت

ولی دلم باهات نی

فصل 30

همه وسایل هامو جمع کردم از خونه زدم بیرون سوار تاکسی شدم برگشتم خونه ای که یک سال و خورده ای پا توش نداشتم درو باز کردم میدونستم که امیر چندماه خونشو فروخته اینجا زندگی میکنه اما مهم نبود واسم وسایلهامو تو یه اتاق جدید گذاشتم نمیخواستم برگردم تو اون اتاق به ساعت نگاه کردم هنوز سه ساعتی وقت داشتم بخوام خودمو برسونم به تمرین همه وسایلمو چیدم تو کمد لباس ورزشی هامو گذاشتم تو ساک رفتم حموم یه نیم ساعتی تو حموم بودم هی اهنگ میخوندم اومد بیرون ساعت 8 صبح بود ساعت 10 باید میرفتم باشگاه از تو کمد لباسام یه مانتو کوتاه فیروزه ای در اوردم بایه شلوار

هوس یک شب

کتون سفید یه شال سفید خخخ انگاری میخوام برم عقد کنم
کفش اسپرت فیروزه ای هامم در اوردم گذاشتم رو تخت
موجینو برداشتم زیر ابرو هامو برداشتم یکمم آرایش کردم
لباسامو پوشیدم رفتم پایین یه چایی درست کردم نشستم داشتم
صبحانه میخوردم که امیر مثل همیشه داغون اومد تو اشپز
خونه حوله رو شونه لختش بود این هنوز یادنگرفته هیکلشو
نشون همه نده

امیر: کی اومدی

_7 صبح

امیر: چه زود جایی میری؟

_تمرین

امیر: با این تیپ؟

_چشه؟

امیر: هیچی خوردی بگو برسونمت

_تو نمیخوری؟

امیر: من بیرون خوردم

_اوکی

هوس یک شب

رفتم بالا ساکم رو اوردم :بریم

فصل 31

وارد ورزشگاه آزادی شدم میتونستم بگم بهترین روزم امروز بود و اسی اولین بار به معنای واقعی ذوق کردم

_سلام

مربی تیم ملی:سلام دختر چرا دیر کردی

_بخشید دنبال لباسهام گشتم

مربی:اون لباسها فقد به درد همون آلمان میخوره دختر اینجا باید با حجاب کامل باشی

_اما الان که تمرینه

مربی:بحث نکن برو لباسهات تو رختکونه بپوش بیا پیش بقیه

لباسای رو که دیدم شاخ در آوردم این همه پوشیده چخبره بابا آدم خفه میشه



امیر علی

سرکار همش به فکر این بودم باز چطور عاشقش کنم الان که ایرانه باید دست به کار میشدم با همون رفتار قبلیم بی محلیام

هوس یک شب

سارا عاشق امیر علی مغرور بود نه منی که هرشب التماسش میکردم باز عاشقم بشه باید یه کاری میکردم آره باید

میشدم همون امیر بلندشدم امروز نمیشد سرکار باشم رفتم بیرون: همه قرار دادامو کنسل کنید

منشی: اما

_ اما نداره همین که گفتم

گوشیمو در اوردم زنگ زدم به شایان

شایان: جونم دادا

_ نیم ساعت دیگه آماده باش بریم استخر

شایان: اوکی فعلا

گوشیو قطع کردم سوار ماشین شدم

فصل 32

...سارا...

ساعت نزدیک 9 شب بود که رسیدم خونه تصمیم گرفته بودم یکم تو بازار چرخ بزنم حرص امیرو در بیارم اما انگار تیرم به سنگ خورد چون خونه نبود به گوشیش زنگ زدم جواب داد گفت شب نمیاد به درک رفتم تو اتاق خیلی وقت بود که به

هوس یک شب

پریدم بالا جیغ زدم امیر با دو اومد از اتاق بیرون پریدم
بغلش

:گاللل امیر گاللللللل

امیر:گفتم چشمه دختره ی دیوونه مریض

اومدم از بغلش بیرون:خودتی

نشستم سرجام بازی تموم شد 3_1به نفع استقلال آرش و
سجاد و مومنی گلهارو زده بودن با خوشحالی پاشدم برم تو
اتاق که امیر دستمو کشید و.....

فصل 34

...سارا...

همینجور تو چشمام نگاه میکرد

_چیزی شده؟؟؟!

بغلم کرد

امیر: چرانمی بخشی منو؟چرا نمیذاری هر دوتامون راحت
بشیم

_اون موقع ای که فکر میکردی هرزم باید فکر اینجور
جاهاشو میکردی

هوس یک شب

امیر: هیچوقت همچین فکری نکردم هیچ وقت، تو میدونی
وقتی رفتی من کجا بودم؟ هیچ اون آرتا بی شرف بهت گفت؟

_به آرتا بی احترامی نکن

امیر: از کی دفاع میکنی!؟

_از هیچکس میخوام از زندگیم دفاع کنم

امیر: من اشتباه کردم من...

دستمو گذاشتم جلو دهنش دوست نداشتم به خودش بی
احترامی کنه

_هیس هیچی نگو من چندروز دیگه بر میگردم بازم فراموش
میشم

امیر: تو چشمام نگاه کن بگو دوستم نداری

سخت بود اما تونستم: دوستت ندارم

فصل 35

خورد شدنو تو چشماش دیدم

مگه همینو نمیخواستی؟ پس چرا ناراحتی؟

نه من خورد شدنشو نمیخوام

هوس یک شب
یه بار جدا شدیم واسه همیشه بسته
دیگه نمیتونم

علی...

انگشتشو گذاشت رو لبم

امیر علی: هیس هیچی نگو هیچی. دیدی؟؟

موفق شدی شکستم حالا بخند الان شدم مثل خودت

شاید واقعا آرتا رو دو..._

نداشتم حرفش تموم بشه به سکوت واردش کردم بعد چند

دقیقه به خودش اومد

ازم جداشد

امیر: اگه اینم یه بازی این بازی رو دوست دارم

با گرمی لباش تازه فهمیدم چقدر میخوامش چقدر دلتنگشم

علی من...

امیر: نمیخواد بگی چشمات همیشه لوت میده

_دوست دارم

امیر: نه بیشتر از من

هوس یک شب

فصل 36

مربی: تعویض سارا برو داخل لایا بیا بیرون

_یا علی

اماده شدم رفتم داخل زمین

با سوت داور سرویس زده شد اومد جلو پام با

ابشاری که زدم خورد تو شکم همونی که سرویس زد

صدای اعتراض در اومد اما امتیاز به نفع ما شد

مربی: سارا آروم تر

_اوکی

این بازی هم مثل بقیه بازیها به نفع ما شد

تو رختکن بودیم گوشیم زنگ خورد شایان بود

_به به چه عجب

شایان: تو که میدونی سرم چقدر شلوغه

_شوخی کردم حالا کارت چیه؟!!

شایان: شب با صدف میایم اونجا

باشه بابا شام درست نمیکنما خودتون یه چی بیارین

شایان: بدبخت امیر باشه بابا کاری نداری؟!!

هوس یک شب

_نه بابای

گوشی رو قطع کردم

لادن: دستت درد نکنه واقعا خیلی وقت بود تیم ملی نمیبرد از
وقتی اومدی بیشتر بازی هارو بردیم

_دست من نیست اعتماد به نفس میخواد که متاسفانه ندارید
شماها

لیلا: آره راست میگی

لباسامو عوض کردم

_بچه ها همگی خدافظ

مربی: خداحافظ

بقیه هم جوابمو دادن رفتم بیرون دیدم ماشین امیر اون طرف
خیابون پارک کرده

رفتم سوارش شدم

_چی شده آقای یاد من افتاد؟!!

امیر: سلام خانومی بریم که کار خیلی مهم باهات دارم

هوس یک شب

بدون حرف پیاده شدم با اجبار و صلیقه خودش یه لباس شب
خرید برام گفت فردا جشن تولد

دوستشه

رفتیم خونه تا خونه امیر دلک بازی در میاورد

امیر: تو برو بالا تا من پیام

باشه

همین که درو با کلید باز کردم....

فصل 38

...امیر علی...

شایان داره میاد بالا

شایان: اوکی

کیک رو از پشت ماشین در آوردم رفتم بالا

...سارا...

هنوز تو شک بودم صدف دستمو کشید برد داخل

امیرم با یه کیک اومد داخل شایان کیک ازش گرفت

هوس یک شب
امیر: تولدت مبارک بهترینم
نتونستم خودمو کنترل کنم پریدم بغلش
_ وایی امیر یادم نبود وایی عاشقتم
امیر: نه بیشتر از من
با صدا یکی که خیلی آشنا بود برگشتم عقب
حامد: بچه اینا نشسته
_ وایییی حامد
حامد: یا حسین بگیرش امیر
همه دوستانم بودن
امیر: برو لباس عوض کن بیا
_ توهم بیا
امیر: باشه ترسو خانوم

فصل 39

_ روتو کن اون سمت
امیر: چرا مسخره بازی در میاری بپوش دیگه
_ راحت نیستم

هوس یک شب

امیر: اووووووووووووووووووووف

روشو کرد اون سمت منم سریع لباسمو عوض کردم

_پوشیدم

شروع کردم به ارایش کردن شانس اوردم همیشه بعد بازی

حموم میکنم وگرنه الان بدبخت شده بودم

امیر: بسه دیگه کم آرایش کن

_وا

امیر: بسه بابا رژلب قرمز نزنیا یه کمرنگ بزن

_امیر چته؟!

امیر: بیرون پر پسره خوشم نمیاد نگات کنن

_پرووو، آماده شدم بریم

برگشتم سمتش: خوب شدم؟!

امیر: تو همیشه خوشگلی همیشه نریم پایین؟

_چرا؟

امیر: امشب با یکی دعوام میشه

_دیوونه بریم

امیر: او هوم بریم

هوس یک شب
رفتیم پایین با همه سلام کردیم یکم رقصیدیم
شایان:نوبتی هم باشه نوبت کیکه
هانی:شکمو
صدف:خودتی به شوهر من چیزی نگو
شایان:خوردی؟؟نوش جان
امیر:بچه ها ساکت
_بریم واسه کیک

فصل 40

چاقو رو گرفتم تو دستم خواستم ببرم که...
شایان:اجی ارزو کن
_آرزوی من برآورده شده دیگه آرزویی ندارم
شایان:حالا یه آرزوکن
چشمامو بستم آرزو کردم واسه همیشه امیرپیشم باشه
شمع فوت کردم
حامد:چی آرزو کردی

هوس یک شب

_به تو ربطی نداره

امیر تو گوشم گفت: تو آروزت منم جایی داشتم؟

_تو خود آرزوم بودی

کیک با کمک امیر بریدم صدا دست و سوت بلند شد

امیر: کادوهارو رد کنید بیاد

حامد: خودت کادو گرفتی؟

_وجود خودش واسم کادو هه نیازی به کادو نیست

صدا هوووووووووووووو همه در اومد

امیر تو گوشم گفت: تا هستی هستم تا خوبی خوبم پس باش که باشم

نیشم تا اخر باز شد

شایان: چی بهش گفتی امیر

_تو چکار داری فضول

همه کادو هارو باز کردیم مونده بود مال امیر یه چیز گرد بود بازش کردم دیدم یه توپ والیباله دقت که کردم دیدم این همون توپیه که بچه بودم

به شوخی به امیر گفتم بیا این توپو واست امضا میکنم معروف شدم دیگه خبری ازم نیست

هوس یک شب

حامد: این بود کادوت

صدا خنده همه بلند شد

_امیر رر رر رر عاشقتمممممممممم فکر میکردم
انداختیش دور

امیر: همیشه پیشم بود اون سمتشو نگاه کن

توپو برگردوندم دیدم امضایکی از بهترین بازیکنای تیم ملی
فرانسس از

بچگی عاشق بازیش بودم

_امیر رر رر رر رر رر رر رر رر رر

امیر: جونم

_خیلی ممنونم

شایان: نگا نگا چجور بایه توپ پلاستیکی قدیمی خرش کرد

امیر: حالا نوبت کادو اصلیه

دستمو گرفت بردم وسط سالن جلو پام زانو زد

امیر: منو بخاطر همه کارهام ببخش، ببخش که الان دارم جلو

این همه آدم این حرفو میزنم

یه جعبه از داخل جیبش در آورد

امیر: با من ازدواج میکنی؟

هوس یک شب
دستشوگر فتم بلندش کردم: مگه میشه نگم بله
امیر: دنیاتو بهشت میکنم
_ هستی خودش بهشته
پایان